

سیمای زن در تذکرة الاولیای عطار نیشابوری

دکتر سیده‌مریم روضاتیان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

دکتر سیدعلی‌اصغر میرباقری فرد

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

چکیده

تذکرة الاولیای کتابی است به نثر، نوشته‌ی شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری (۵۴۰-۶۱۸ق)، در شرح احوال و بیان اقوال تعدادی از عرفا، که از آن می‌توان اطلاعاتی گسترده درباره‌ی ابعاد مختلف شخصیت عارف به دست آورد. در خلال سرگذشت عارف، نقش و تأثیر زنان نیز مشهود است و با بررسی دقیق تذکرة الاولیای، می‌توان سیمای زنان را در قالب مادر، همسر، معشوق، عارف، و نیز خواهران و دختران عارف، پیرزنان، و کنیزکان مشاهده کرد. مقاله‌ی حاضر سیمای زن را در قالب موارد فوق، با ارائه‌ی نمونه از متن تذکرة الاولیای، مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌است.

واژگان کلیدی

تذکرة الاولیای؛ زن؛ مادر؛ همسر؛ معشوق؛ عارف؛

در آثار تاریخی و ادبی دوره‌ی اسلامی ایران، زن در دو سیمای فعال و منفعل حضور داشته‌است؛ فعال به صورت زنان قهرمان و مادران تاریخ‌ساز، و منفعل، در سیمای زنان افسانه‌ها و معاشیق غزل‌ها و تغزل‌ها (یاحقى ۱۳۸۰: ۳۴۸). یکی از این آثار، *تذکرة الاولیای عطار نیشابوری* است، که هرچند در شرح حال تعدادی از عرفا نگارش یافته‌است، اما در خلال این سرگذشت‌ها، نقش و تأثیر زنان نیز دیده‌می‌شود. در این کتاب، عطار، هم زنانی مانند *رابعه عدویه و فاطمه، همسر احمد خضرویه* را که به عرفان و سلوک گرایش داشتند معرفی کرده، و هم سیمای مادرانه‌ی زن را، مثلاً به صورت *مادر بایزید بسطامی*، به تصویر کشیده‌است. همسران عرفایی مانند *فضیل عیاض* یا *ابراهیم ادهم* نیز در *تذکرة الاولیای* نقش‌آفرینی می‌کنند و کنیزکان، معشوقان، و پیرزنان هم با پند و اندرزهای خود جای‌گاهی خاص دارند و از تأثیرگذاری بی‌بهره نمانده‌اند.

در این مقاله سیمای زن در نقش مادر، همسر، معشوق، عارف، و سایر موارد با توجه به نمونه‌های آن در *تذکرة الاولیای عطار* بررسی می‌شود.

جای‌گاه مادر

در برخی از سرگذشت‌های *تذکرة الاولیای*، به ارزشی که عرفا برای مادر قائل بوده‌اند اشاره شده‌است. مادر عطار خود زنی اهل معنا و دارای نفسی مؤثر بود، که مدت بیست سال طریق زهد و خلوت‌گزینی در پیش گرفته، وجودش مایه‌ی دلگرمی عطار به شمار می‌آمد. وی در *خسرونامه* در وصف مادر خویش چنین سروده‌است (نسخه‌ی خطی *خسرونامه*، برگرفته از فروزانفر ۱۳۷۴: ۵):

مرا گر بود انسی در زمانه
به مادر بود و او رفت از میانه.
اگر چه رابعه صد تهمتن بود؛
و لیکن ثانیه این نیک زن بود.
چنان پشتام قوی داشت آن ضعیفه،
که ملک شرع را روی خلیفه.
نه چندان است در جان‌ام غم او
که بتوان داد شرح ماتم او.



چو محرم نیست این غم با که گویم؟
غمی که از مرگ او آمد به روی ام.

نبود او زن، که مرد معنوی بود؛
سحرگاهان دعای او قوی بود.

عجب آه سحرگاهی ش بودی!
ز هر آهی به حق راهی ش بودی.

ز دنیا فارغ و خلوت گزیده؛
گزیده گوشه و عزلت گزیده.

به تو آورد روی، ای رهنمای اش!
بسی زد حلقه بر در، در گشای اش!

در *تذکرة الاولیا* نیز نمونه‌ی این مادران معنوی دیده می‌شود، که یکی از آن‌ها مادر *بایزید بسطامی* است. هم او زمانی که *بایزید* در معنای آیه‌ی شریفه‌ی «ان اشکر لی و لوالدیک» متحیر مانده و می‌گوید: «من در دو خانه کدخدایی چون کنم؟ این آیت بر جان من آمده‌است؛ یا از خدا در خواه که همه از آن تو باشم، یا مرا به خدا بخش تا همه از آن او باشم»، از حق خود می‌گذرد و می‌گوید: «ترا در کار خدا کردم» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۱۶۱). همین مادر است که از بس در فراق پسر می‌گرید چشم‌اش خلل می‌کند و از بس غم می‌خورد پشت‌اش خمیده می‌شود؛ با این حال هر سحرگاه که برای نماز طهارت می‌سازد، برای *بایزید* دعا می‌کند که: «الهی آن غریب مرا نیکو دار و دل مشایخ با وی خوش دار و احوال نیکو او را کرامت کن.» (همان: ۱۶۴). از برکت دعای مادر است که *بایزید* به مقامات والای عرفانی می‌رسد و خود نیز اعتراف می‌کند که: «آن کار که از بازپسین کارها دانستم و پیش از همه بود، آن رضای مادر بود و آنچه در جمله مجاهدات و ریاضات و عزلت می‌جستم در آن یافتم.» (همان).

در شرح حال *محمد بن علی ترمذی* آمده که با یاران‌اش برای طلب علم قصد سفر می‌کند. مادرش غمگین می‌شود و می‌گوید: «من ضعیف و بی‌کس ام. مرا تنها و عاجز به چه کسی وا می‌گذاری؟» این سخن در دل محمد تأثیر می‌گذارد و ترک سفر می‌کند، اما پیوسته از این که یاران‌اش به طلب علم رفته‌اند و او بی‌بهره مانده اندوه می‌خورد. تا این که روزی در گورستان با خضر ملاقات می‌کند و خضر سه سال به او علم می‌آموزد تا از یاران‌اش سبقت می‌گیرد و این سعادت را به برکت رضای مادر به دست می‌آورد (عطار

نیشابوری (۱۳۸۲: ۵۲۵). جلب رضای مادر تا جایی اهمیت دارد که عطار رفتن به حج را نیز بدون کسب رضای او درست نمی‌داند (بنگرید به سرگذشت ابوحازم مکی (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۶۸) و ابوبکر کتانی (همان: ۵۶۴)) و داود طایبی نیز به درخواست مادرش و برای رضایت او به‌رغم میل خود هارون‌الرئیس را به خانه‌اش راه می‌دهد (همان: ۲۶۸). به نظر می‌رسد ارزشی که عطار برای جای‌گاه مادر قائل است و این که او را در پرورش معنوی فرزندان سخت مؤثر می‌بیند، از حکایت اویس قرنی و محروم ماندن‌اش از دیدار حضرت رسول ص، به سبب نگهداری از مادر نابینا و بیمارش سرچشمه گرفته‌است (همان: ۲۰).

در دیگر سرگذشت‌ها نیز به دلسوزی‌ها و عطوفت‌های مادرانه اشاره شده‌است؛ مادر عتبه‌بن‌غلام از این که فرزندش هیچ طعام و شراب گوارایی نمی‌خورد ابراز نگرانی می‌کند (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۷۰) و مادر داوود طایبی، دلسوزانه، مراقب عبادت‌ها و ریاضت‌های سخت فرزندش است و دردمندانه مرگ فرزند را در حال سجده به تماشا می‌نشیند (نیز بنگرید به سرگذشت سفیان ثوری (همان: ۲۱۵)، حاتم اصم (همان: ۲۷۸)، سهل‌بن‌عبداله تستری (همان: ۲۸۴)، و امام شافعی که مادرش زنی زاهده بود از بنی‌هاشم و مردم امانت به او می‌سپردند (همان: ۲۵۱)).

نقش همسر

در تذکرة‌الاولیا همسران عرفا، گاه با چهره‌یی تأثیرگذار و گاه تنها به شکلی منفعل و نقشی کم‌رنگ ظاهر می‌شوند. یکی از چهره‌های مؤثر، فاطمه همسر احمد خضرویه، دختر امیر بلخ بود، که توبه کرد و کسی را به نزد احمد خضرویه فرستاد که «مرا از پدرم خواستگاری کن»، اما احمد نپذیرفت. فاطمه دوباره پیغام فرستاد که: «ای احمد! من ترا مردانه‌تر از این می‌دانستم که راه حق بزنی. راهبر باش نه راهزن!» این بار احمد خضرویه می‌پذیرد و پدر فاطمه، به حکم تبرک، او را به احمد می‌دهد. فاطمه همچون همسرش به ترک دنیا و عزلت‌گزینی روی می‌آورد؛ تا جایی که به قول عطار در طریقت، آیتی می‌شود. پس از مدتی احمد قصد زیارت بایزید می‌کند و فاطمه نیز با او همراه می‌شود. چون به نزد بایزید می‌رسند، فاطمه نقاب از صورت بر می‌دارد و با بایزید گستاخانه سخن می‌گوید. احمد متغیر می‌شود و علت را می‌پرسد. فاطمه می‌گوید: «بایزید محرم طریقت من است و از او به خدا می‌رسم.» همین فاطمه است که چون یحیی معاذ رازی به نیشابور آمد و احمد خضرویه خواست او را دعوت کند، چندین گاو و گوسفند و حوائج و چندین شمع و عطر فراهم می‌کند و دستور می‌دهد که «بیست خر نیز بکشند که چون کریمی به مهمان



آید باید که سگان محلت را نیز از آن نصیب بود.» و عطار از قول *بایزید* می‌نویسد: «هر که خواهد مردی را ببیند پنهان در لباس زنان، گو در فاطمه نگر!» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۳۴۸-۳۴۹).

همسر *فضیل عیاض* نیز پس از توبه‌ی همسرش، به جدایی از او راضی نمی‌شود و با او به مکه رفته، مجاور خانه‌ی خدا می‌شود (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۹۱). همین زن است که پس از وفات *فضیل*، بنا به وصیت او، دختران‌اش را به کوه *بوقییس* می‌برد و به مناجات می‌پردازد تا این که در اثر دعای او امیر *یمن دختران فضیل* را به همسری پسران خود در می‌آورد (همان: ۱۰۱).

در سرگذشت *حاتم اصم* نیز می‌بینیم که همسرش چنان به خداوند توکل دارد که وقتی *حاتم* قصد می‌کند به غزو برود، از او نفقه نمی‌پذیرد و می‌گوید همان‌طور که عمر من به دست تو نیست روزی من هم در اختیار تو نیستم. روزی ده خودش هر چه بخواهد می‌دهد (همان: ۲۹۹).

اما در برخی سرگذشت‌ها، به بی‌اختیار بودن همسران عرفا در مقابل خواست و اراده‌ی همسران‌شان نیز اشاراتی گذرا شده‌است (بنگرید به سرگذشت *ابراهیم ادهم* (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۱۰۷) و *حبیب عجمی* (همان: ۱۰۷)). در شرح حال *عبداله مبارک* می‌خوانیم که چون همسرش به این که *عبداله* اموال خود را به درویشان می‌داد یا برای میهمانان‌اش خرج می‌کرد اعتراض کرد، «*عبداله* گفت: «زنی که در این معنا با من خصومت کند نشاید.» *کاوین وی بداد و طلاق دادش.*» و در ادامه می‌بینیم که دختر یکی از بزرگ‌زادگان به مجلس *عبداله آمد* و تحت تأثیر سخنان او قرار گرفت و از پدر درخواست کرد او را به همسری *عبداله* درآورد. پدر دخترش را با پنجاه دینار به نزد *عبداله* فرستاد و *عبداله* در خواب دید که «زنی را از بهر ما طلاق دادی. اینک عوض، تا بدان که کسی بر ما زیان نکند.» (همان: ۲۲۰).

با وجود حکایاتی از این دست، بیش‌تر عرفا از اختیار کردن همسر گریزان بودند و تشکیل زندگی خانوادگی را مانعی برای ادامه‌ی مسیر خود می‌دانستند. *بایزید بسطامی* از خداوند درخواست می‌کند که مؤونت زنان را از او کفایت کند و می‌گوید «پیش من چه زنی، چه دیواری؛ هر دو یکی است.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۱۸۱). عطار همین نکته را یکی از دلایل گستاخانه سخن گفتن *فاطمه همسر احمد خضرویه* با *بایزید* می‌داند (همان: ۳۴۹). شیخ *ابواسحاق شهریار کاررونی* نیز گفته‌است: «هر آن کس که هوای شهوت بر وی غالب است، باید که زن کند تا در فتنه نیفتد؛ که اگر دیوار و زن پیش من یکسان نبودی زن

کردمی.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۶۹۰). نیز ابوسلیمان دارانی گفته‌است: «هر که به نکاح و سفر و حدیث نوشتن مشغول شد، روی به دنیا آورد؛ مگر زن نیک که او از دنیا نیست بل که از آخرت است.» (همان: ۲۸۱).

از داود طایبی «پرسیدند: (چرا زن نخواهی؟) گفت: (مؤمنه‌یی را نتوانستم فریفت، گفتند: (چه گونه؟) گفت: (چون او را بخواهم، بر گردن خود کرده‌باشم که من کارهای او را قیام نمایم، دینی و دنیوی. چون نتوانم کرد او را فریفته باشم.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۲۶۵). محمد سماک نیز عذب بود. «گفتند: (چرا زن نکنی؟) گفت: (از آن که من طاقست دو شیطان ندارم، گفتند: (چه گونه؟) گفت: (مرا شیطانی است و او را شیطانی. در دست دو شیطان چه گونه طاقست آورم؟)» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۲۸۶).

دختر یکی از توانگران بصره به نزد ثابت بنانی می‌رود و می‌گوید «می‌خواهم زن مالک باشم تا مرا در کار طاعت یاری دهد.»^۱ ثابت پیغام را به مالک دینار می‌رساند. مالک پاسخ می‌دهد که: «من دنیا را سه طلاق داده‌ام و زن از جمله‌ی دنیا است.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۵۰). ابراهیم ادهم نیز علت مجرد زیستن‌اش را چنین بیان کرده‌است که: «من از آن زن نمی‌کنم که هر زن که کنم گرسنه و برهنه ماند. اگر بتوانی خود را طلاق دهی.» هم او معتقد است: «آن درویش که زن کرد، در کشتی نشست و چون فرزند آمد غرق شد.» (همان: ۱۱۱). سفیان ثوری نیز عقیده داشت با هر زنی یک دیو است و ترجیح می‌داد به جای زن و فرزند خود، با سگان نان بخورد و در پاسخ اعتراض اطرافیان می‌گفت: «اگر نان به سگ دهم، تا روز پاس من دارد تا من نماز کنم و اگر به زن و فرزند دهم، از طاعت‌ام باز دارند.» (همان: ۲۲۱).

سیمای زن در نقش معشوق

در تذکرة‌الاولیا چند نمونه از عشق مجازی نیز دیده‌می‌شود، اما غالباً در اثر حادثه‌یی این عشق به توبه می‌انجامد. در برخی حکایت‌ها، عامل توبه، رفتار معشوق است؛ مثلاً در سرگذشت عتبه بن غلام آمده که چون در ابتدای کار به زنی نگریسته‌بود، در دل‌اش ظلمتی پدید آمد. چون به آن زن خبر رسید، چشم خود را بر کند و در طبقی گذاشت و برای عتبه فرستاد و گفت «آنچه دیده‌بودی، اکنون ببین.» عتبه از این حادثه بیدار شد و توبه کرد و به خدمت حسن بصری پیوست (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۶۹). گاهی خود عارف از عشق مجازی دوری می‌کند و به این سبب به مقامات بلند می‌رسد. در شرح حال

^۱ (نمونه‌های دیگر خواستگاری زنان از عرفا در زندگی‌نامه‌ی عبدالله مبارک (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۲۲۰) و احمد خسرویه (همان: ۳۴۸) نیز دیده‌می‌شود).



یوسف بن‌الحسین می‌بینیم که دختر امیر عرب فتنه‌ی او شد و قصد اغوای یوسف را داشت. یوسف از او گریخت و به قبیله‌ی دورتر رفت. شب در حال عبادت به خواب رفت و یوسف پیغامبر را در خواب دید که پیام بشارت‌بخش الهی را به او رسانید (همان: ۳۸۲).

گاهی شنیدن آیه‌ی از قرآن کریم، فرد را از بند عشق مجازی رها می‌کند؛ فضیله عیاض در ابتدا به عشق زنی گرفتار شده‌بود و هر چه از راهزنی به دست می‌آورد برای او می‌فرستاد، تا این که شبی از میان کاروانی آیه‌ی از قرآن کریم را شنید و توبه کرد (همان: ۹۰).

در برخی از سرگذشت‌ها می‌بینیم که سالک از این که به زنی توجه نشان داده و دل‌اش به عشق مجازی متمایل شده، خود را به سختی مجازات می‌کند. *نوالنون* مصری زاهدی را بر در صومعه‌ی می‌بیند که یک پای خود را بریده و بیرون صومعه گذاشته و منتظر نشسته تا با او چه خواهند کرد؟ آن‌هم به مجازات این که روزی زنی از صومعه گذر می‌کند، دل زاهد به او متمایل می‌شود و قصد می‌کند به دنبال او بیرون برود. در همان لحظه آوازی می‌شنود که: «شرم نداری بعد از سی‌سال که خداوند عز و جل را عبادت کردی طاعت شیطان کنی؟» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۱۳۸).

عشق مجازی حتا گاه به مرحله‌ی ازدواج می‌رسد، اما عارف از آن سر باز می‌زند؛ نمونه‌ی آن در شرح حال *ابومحمد مرتعش* دیده‌می‌شود (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۵۱۶).

زنان عارف

در *تذکرة الاولیای عطار*، به‌طور مختصر و در ضمن سرگذشت عارف، از زنانی نام می‌برد که برای نزدیکی به پروردگار، در مسیر سلوک گام نهاده‌اند؛ مثلاً در شرح حال *احمد خضرویه*، از همسرش *فاطمه سخن* می‌گوید (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۳۴۹)؛ از خواهر *نوالنون* مصری و این که در خدمت *نوالنون* به مراحل والای عرفانی رسیده‌بود نام می‌برد (همان: ۱۴۰)؛ و یا به زهد و تقوای خواهر *بشر حافی* اشاره می‌کند (همان: ۱۳۶)؛ اما بارزترین جلوه‌ی یک زن عارف، در شرح حال *رابعه عدویه* مشهود است، که *عطار* او را به صورت «آن مخدره‌ی خدر خاص، آن مستوره‌ی ستر اخلاص، آن سوخته‌ی عشق و اشتیاق، آن شیفته‌ی قرب و احتراق، آن نایب مریم صفییه، آن مقبول رجال؛ رابعه عدویه» معرفی می‌کند. *عطار* چون پیش‌بینی می‌کرده که چنین توصیفی از یک زن ممکن است مورد اعتراض واقع شود، خود پاسخ معترضان را چنین داده‌است: «اگر کسی گوید که ذکر او در صف رجال چرا کردی؟ گویم خواجه‌ی انبیاء فرمود کار به صورت نیست؛ به نیت نیکوست. چون زن در راه خدای

تعالی مرد باشد، او را زن نتوان گفت. از روی حقیقت، آن جا که این قوم اند، همه، نیست توحید اند. در توحید وجود، من و تو کی ماند، تا به مرد و زن چه رسد؟» (همان: ۷۲).

رابعه، چهارمین دختر خانواده‌ی تهیدست است که در شب تولد او در خانه چندان جامه نبود که او را در آن بپچند؛ با این حال پدرش، که عهد کرده بود هرگز از مخلوق چیزی نخواهد، با دلتنگی به خواب می‌رود و در خواب، پیامبر^ص به او می‌فرماید: «غمگین مباش که این دختر سیده‌ی است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهند بود.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۷۳). وقتی رابعه بزرگ می‌شود، پدر و مادرش از دنیا می‌روند؛ قحطی عظیمی در بصره پیدا می‌شود؛ خواهران‌اش پراکنده می‌گردند؛ و خودش گرفتار ظالمی می‌شود که او را به چند درم می‌فروشد و صاحب‌اش او را با مشقت و سختی، به کار فرمان می‌دهد؛ با این حال رابعه هر شب تا صبح به درگاه خدا مناجات می‌کند، تا جایی که یک شب صاحب‌اش او را در حال عبادت می‌بیند، در حالی که اطراف رابعه را نوری فرا گرفته؛ به همین سبب از او طلب بخشش کرده، رابعه را آزاد می‌کند. به نقل عطار، رابعه مدتی در مطربی می‌افتد، باز توبه می‌کند و سرانجام در صومعه‌ی معتکف شده، به عبادت می‌پردازد و سرانجام به مرتبه‌ی می‌رسد که «دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی و در شبانه‌روزی هزار رکعت نماز کردی.» (همان: ۷۴). شرح عبادت‌ها و ریاضت‌های رابعه طولانی است (همان: ۷۵-۸۰)؛ برای مثال چون قصد حج کرد هفت سال به پهلوی می‌گشتید تا به عرفات رسید (همان: ۷۵) و کوزه‌ی شکسته داشت که از آن وضو می‌ساخت و آب می‌خورد و بوریایی کهنه و خشتی خام، که زیر سر می‌گذاشت (همان: ۸۵).

رابعه در میان عرفا از حرمتی خاص برخوردار بود و در مراحل سیر و سلوک بر بیش‌تر آن‌ها پیشی گرفته بود. وقتی از او پرسیدند «چرا شوهر نکنی؟» پاسخ داد: «چون در غم سه چیز متحیر مانده‌ام. اگر مرا از آن غم باز رها کنید شوهر کنم؛ اول آن که در وقت مرگ، ایمان به سلامت برم یا نه؟، دوم آن که نامه‌ی من به دست دهند یا نه؟، سهیم آن که در آن ساعت که جماعتی به دست راست به بهشت برند و جماعتی به دست چپ به دوزخ، من از کدام باشم؟» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۸۰).

رابعه یکی از نخستین عرفایی است که درباره‌ی محبت الهی سخن گفته‌است (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۸۱) و عطار چنان مقام والایی برای او قائل است که نقل می‌کند زمانی ابراهیم /دهم، پس از این که چهارده سال در بادیه سلوک کرد، به مکه رسید و کعبه را در جای خود ندید. «گفت (آه این چه حادثه است؟) هاتفی آواز داد که: (کعبه به استقبال



ضعیفه‌یی رفته‌است که روی در اینجا دارد، ابراهیم از غیرت بخروشید. گفت (که باشد این؟) تا رابعه را دید که می‌آمد عصازنان، کعبه به مقام خود باز رفت.» (همان: ۷۵). نمونه‌ی چنین کرامت‌هایی، در سجاده بر هوا افکندن رابعه، یا انس داشتن حیوانات وحشی به او نیز دیده‌می‌شود (همان: ۷۸).

مناجات‌هایی که عطار از قول رابعه نقل کرده نیز از حال و هوایی خاص برخوردار است، که برخی از آن‌ها بیان‌گر عجز و نیاز رابعه به درگاه الهی است: «الهی! تو هم بر حج وعده‌ی نیک داده‌ای و هم بر مصیبت. اکنون، اگر حجام قبول نیست، بزرگ مصیبتی است—ثواب مصیبت‌ام کو؟» (همان: ۷۵)؛ برخی دیگر، درجه‌ی شوق و محبت رابعه را نشان می‌دهد: «الهی! مرا از دنیا هر چه قسمت کرده‌ای به دشمنان خود ده؛ و هر چه از آخرت قسمت کرده‌ای به دوستان خود ده! ما را تو بس ای.» (همان: ۸۷)؛ و گاه نیز لحنی گستاخانه به خود می‌گیرد: «بار خدایا! اگر مرا فردای قیامت به دوزخ فرستی، سری آشکار کنم که دوزخ از من به هزارساله راه بگریزد.» (همان: ۸۷)؛ در مقابل، خطاب‌های حق تعالی با رابعه نیز قابل‌تأمل است. این خطاب‌ها گاه بی‌واسطه صورت می‌گیرد (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۷۴ و ۷۵) و گاه به واسطه‌ی هاتف (همان: ۷۵). مضمون خطاب نیز گاهی بیان رحمت و رأفت الهی است: «غم مخور! که فردا جاهت خواهدبود؛ چنان که مقربان آسمان به تو نازند.» (همان: ۷۴) و در برخی موارد، تهدیدآمیز و همراه با عتاب است: «ای مدعیه! چه طلب است که دامن ترا گرفته‌است؟ اگر می‌خواهی تا یک تجلی کنم که در حال بگذازی.» (همان: ۷۶).

عطار می‌نویسد که «در زمان وفات رابعه، بزرگان حاضر چنین شنیدند: (یا ایتهای‌النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی.)» چون وارد شدند رابعه وفات کرده‌بود (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۸۷-۸۸).

حوران بهشتی، فرشتگان، و پریان

در تذکرةالاولیا گاه در ضمن سرگذشت عرفا، به حوری بهشتی یا پری نیز اشاره شده‌است. در شرح حال ابوسلیمان دارانی آمده‌است که گفت: «شب‌ی خفته بودم، ورد من فوت شد. حوری دیدم که مرا گفت: (خوش می‌خسپی و پانصد سال است که مرا می‌آریند در پرده از بهر تو...)» و گفت: «شب‌ی حوری دیدم در گوشه‌یی که می‌خندید و روشنی او به حدی بود که وصف نتوان کرد و صفت زیبایی او به غایتی که در عبارت نمی‌گنجد. گفتم: (این روشنی و جمال از کجا آوردی؟) گفت: (شب‌ی قطره‌یی چند از دیده باریدی؛ از آن روی

من شستند، این همه از آن است که آب چشم شما گلگونی روی‌های حوران است، هرچند بیش‌تر، خوب‌تر.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۲۷۷). نکته‌ی قابل‌توجه آن که در حقیقت، این حوری است که در انتظار و آرزوی عارف است، نه این که عارف، پروردگارش را به امید رفتن به بهشت و طلب حوران بهشتی عبادت و اطاعت کند. نقل است که عتبه‌بن‌غلام، حوری را به خواب دید. گفت: «یا عتبه! بر تو عاشق‌ام. نگر تا کاری نکنی که میان من و تو فراق افتد»^۱ (همان: ۷۰). نیز در شرح حال *بایزید بسطامی* آمده‌است که: «یکی از وی پرسید: (پیش تو جمعی می‌بینم مانند زنان. ایشان چه قوم اند؟) گفت: (فرشتگان اند که می‌آیند و مرا از علوم سؤال می‌کنند و من ایشان را جواب می‌دهم.)» (همان: ۱۷۵).

در سرگذشت *ذوالنون مصری* می‌بینیم که گفت: «روزی می‌رفتم. به کنار رودی رسیدم. کوشکی دیدم بر کناره‌ی آب. رفتم و طهارت کردم. چون فارغ شدم ناگاه چشم من بر بام کوشک افتاد. کنیزی دیدم بر کنگره‌ی کوشک ایستاده، به‌غایت صاحب‌جمال. خواستم تا او را بیازمایم. گفتم: (ای کنیزک! که را ای؟) گفت: (ای ذوالنون! چون از دورت بدیدم پنداشتم دیوانه‌ای. چون به نزدیک آمدی پنداشتم که عالم‌ای. چون نزدیک‌تر آمدی پنداشتم که عارف‌ای؛ پس نگاه کردم، هیچ کدام‌ای، گفتم: (چه‌گونه؟) گفت: (اگر دیوانه بودی، طهارت نکردی؛ اگر عالم بودی، به نامحرم ننگریستی؛ و اگر عارف بودی چشمات به دون حق نیامدی، این بگفت و ناپدید شد. معلوم شد که او آدمی نبود. مرا آتشی در جان افتاد.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۱۳۹).

سایر موارد

در *تذکره‌الاولیا* اشاراتی گذرا درباره‌ی سایر زنان نیز دیده‌می‌شود. *ذوالنون مصری* در یکی از سفرهایش با زنی روبه‌رو می‌شود، که *عطار* نامی از این زن به میان نمی‌آورد، ولی سخنان‌اش نشان می‌دهد که او نیز عارف بوده‌است. چون *ذوالنون* از او درباره‌ی غایت محبت می‌پرسد، زن پاسخ می‌دهد: «ای بطل! محبت را غایت نیست، چون محبوب را غایت نیست.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۲: ۱۴۶). «و نقل است که چون کار *ذوالنون مصری* بلند شد، اهل مصر او را به زندقه منسوب کردند و متوکل را، که خلیفه‌ی مصر بود، خبر کردند از احوال او. پس خلیفه کس فرستاد او را بخواند. به بغداد آمد و بند بر پای او نهادند. چون به درگاه خلیفه رسید پیرزنی نشسته‌بود. پیش او آمد و گفت: (زینهار تا از وی نترسی؛ که او هم چون تو بنده‌ی است از بندگان خدای؛ تا خدای عز و جل نخواهد هیچ نتواند

^۱ نیز بنگرید به سرگذشت ابوبکر شبلی (همان: ۵۵۸) و عبدالله مبارک (همان: ۲۱۶).



کرد.» (همان: ۱۴۴). عبدالله مبارک نیز به وسیله‌ی پیرزنی خمیده‌پشت، سه‌روزه با طی‌الارض به مکه می‌رسد و مراسم حج را به‌موقع به جا می‌آورد (همان: ۲۱۳). «نقل است که یک روز شیخ ابوبکر شبلی مجلس می‌گفت. پیرزنی نعره‌یی بزد. شبلی را خوش نیآمد. گفت: (بمیر، ای در زیر پرده!) گفت: (آمدم تا بمیرم) و یک قدم برگرفت و جان تسلیم کرد. فریاد از مجلسیان برخاست و شبلی رفت تا یک سال از خانه بیرون نیامد و می‌گفت: (عجوزه پای بر گردن ما نهاد.) (همان: ۶۲۶). در شرح حال بایزید نیز، پند و اندرز و راهنمایی پیرزنان دیده‌می‌شود (همان: ۱۷۹).

در تذکرة‌الاولیا به دختران عرفا نیز اشاره شده‌است. شاه کرمانی دختری داشت که توکل و پرهیزکاری را از پدر آموخته‌بود (همان: ۳۷۸) و دختر مالک دینار از ریاضت‌های پدرش ابراز نگرانی می‌کرد (همان: ۵۴). اما بیش‌تر عرفا فرزند را مانع سیر و سلوک خود می‌دانند. سمنون محب در آخر عمر صاحب دختری شد و میان او و دخترش انس و پیوندی پدید آمد. شبی در خواب دید که به سبب همین محبت و پیوند نام او را از جریده‌ی محبان الهی محو کرده‌اند؛ به همین دلیل در خواب زاری می‌کند که: «خداوندا! اگر این کودک قاطع راه من است او را از میان بردار! وقتی بیدار شد فریاد برآمد که دختر از بام درافتاد و بمرد.» (همان: ۵۱۱). نمونه‌ی چنین دعایی در شرح حال ابراهیم/دهم و ملاقات با پسرش نیز دیده‌می‌شود (همان: ۱۰۹).

یکی از نکات جالب در تذکرة‌الاولیا این است که گاه دنیا در قالب یک زن بر عارف تجسم پیدا می‌کند، که نمونه‌ی آن در شرح حال سری سقطی دیده‌می‌شود (همان: ۳۳۳).

نتیجه‌گیری

در متون نظم و نثر فارسی، زن با چهره‌های گوناگون به تصویر کشیده‌شده‌است و بررسی دقیق هر یک از این متون می‌تواند سیمای کلی زن را در ادب فارسی روشن سازد. آنچه از بررسی تذکرة‌الاولیا در این زمینه به دست آمده، این است که با وجود این که عطار قصد نداشته‌است به طور دقیق شرایط خانوادگی عرفا را شرح دهد، اما زنان چنان نقش حساسی بر عهده داشته‌اند که برجستگی سیمای آن‌ها در تذکرة‌الاولیا قابل‌ذکر است. عطار با نگاهی واقع‌گرایانه، زن را بدون تعصب و جانب‌داری، با نقش‌هایی مختلف معرفی کرده و هر جا که لازم بوده جای‌گاه زن را در مقام و مرتبه‌ی راستین خود نشان داده‌است. در این میان مادر از جای‌گاهی ویژه برخوردار است و موافقت و همراهی مادر با سالک و رضایت و دعای خیرش، طی مراحل سیر و سلوک را برای او آسان‌تر می‌سازد؛ به‌خصوص

که عرفا برای رضایت مادر اهمیتی زیاد قائل اند. زن در نقش همسر نیز در سرگذشت عرفا تأثیرگذار است؛ در برخی از این سرگذشت‌ها همسر سالک با او در سیر و سلوک همراهی می‌کند و در برخی دیگر با تسلیم و سکوت در مقابل تصمیمی که عارف برای ترک شهر و دیار گرفته، مانعی برای او ایجاد نمی‌کند و جز در موارد بسیار نادر، مخالفتی از سوی همسر عارف با اعمال او دیده نمی‌شود. زن به‌عنوان معشوق نیز گاه توانسته فرد را به توبه وا دارد و او را به سمت سیر و سلوک سوق دهد. زن در چهره‌ی پیرزنان راهنما، خواهران و دختران عرفا نیز در *تذکره‌الاولیای عطار* دیده می‌شود و همگی این موارد بیان‌گر نقش و جای‌گاه ارزشمندی است که زن در متون عرفانی، به‌خصوص در آثار *عطار*، از آن برخوردار است.

Archive of SID

منابع

- عطار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۸۲. *تذکرة الاولیا*. ویراسته‌ی محمد استعلامی. چاپ ۱۳. تهران: انتشارات زوار.
- سجادی، سیدجعفر. ۱۳۷۵. *فرهنگ اصطلاحات و تعبییرات عرفانی*. چاپ ۳. تهران: انتشارات کتابخانه‌ی طهوری.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. ۱۳۷۴. *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار*. چاپ ۲. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگ.
- یاختی، محمدجعفر. ۱۳۸۰. *جویبار لحظه‌ها*. چاپ ۳. تهران: انتشارات جامی.

نویسندگان

دکتر سیده‌مریم روضاتیان،

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
rozatian@yahoo.com

هم‌کار قطب علمی تحقیق در متون حکمی و عرفانی
از کارهای وی می‌توان تصحیح و تحشیه‌ی *رساله‌ی بیان بدیع میرزا ابوطالب فندرسکی*، و *دیوان اشعار منسوب به حضرت امیرالمومنین^ع همراه با ترجمه‌ی منظوم شوقی* را نام برد. از وی همچنین چندین مقاله در زمینه‌ی متون حکمی و عرفانی و تصحیح متون به چاپ رسیده‌است.

دکتر سیدعلی اصغر میرباقری فرد،

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
a_mir_fard@hotmail.com

مدیر قطب علمی تحقیق در متون حکمی و عرفانی
از آثار وی می‌توان تصحیح و تحشیه‌ی *بیان التنزیل نسفی*، *تاریخ ادبیات ایران*، *دفتر سبز سخن*، و *تاریخ تصوف* را نام برد. از وی همچنین چندین مقاله در زمینه‌ی متون حکمی، عرفان، و تصحیح متون به چاپ رسیده‌است.